گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهیدان مجید و طاهر لطفی از شهدای دفاع‌مقدس

مجید رسم شهادت را از برادرش طاهر آموخت

■ علیرضا محمدی

شهید مجید لطفی متولد سال ۱۳۴۲ در یکی از روستاهای شهر بانه بود که ۲۳ سال بعد در هفتم تیرماه ۱۳۶۵ در همان زادگاهش بانه در درگیری با ضدانقلاب به شهادت رسید. مجید از پاسداران و نیروهای پیشمرگ کرد مسلمان بود که شکل و شمایلش بسیار به بسیجی‌های دفاع‌مقدس شباهت داشت. از این رو گاه همرزمانش فکر می‌کردند او از دیگر مناطق کشورمان خود را به کردستان رسانده که اینطور با جدیت مقابل گروهک‌های جدایی‌طلب مجاهدت می‌کند. برادر بزرگ‌تر مجید «طاهر» پیش از او در آذرماه سال ۶۲ به شهادت رسیده بود. در واقع خون به ناحق ریخته شده طاهر باعث جدیت بیش از پیش مجید در مبارزه با دشمنان انقلاب شده بود. متنی که پیش رو دارید، ماحصل گفت‌وگوی ما با ابراهیم لطفی، برادر شهیدان با محوریت شهید مجید لطفی است.

چطور خانواده‌ای داشتید که دو شهید در دامان خودش پرورش داده است؟

خانواده ما اهل روستای «میرآباد علیا» از توابع شهرستان بانه است. ما یک خانواده مذهبی با توان مالی کم بودیم. مجید فقط دو سال داشت که پدرمان از دنیا رفت و اوضاع مالی‌مان بدتر هم شد. هم مجید و هم طاهر و هم من و دیگر بچه‌ها، از کودکی زندگی در شرایط سخت را یاد گرفتیم و همین موضوع باعث شد بچه‌ها خودساخته بار بیایند. بنده خدا مادرمان هم در این مسیر خیلی سختی کشید و در تربیت بچه‌ها آن هم دست تنها، زحمات زیادی کشید.

مجید دومین شهید خانواده بود. چطور شد که خط رزمندگی را انتخاب کرد؟

بله، ایشان بعد از طاهر به شهادت رسید. از طاهر هم چند سالی کوچک‌تر بود. مجید متولد سال ۴۲ بود و طاهر متولد سال ۳۹، موقع انقلاب مجید فقط ۱۵ سال داشت، اما در همان سن کم فعالیت زیادی می‌کرد. مجید سال ۱۳۵۹ از طرف آموزش و پرورش شهرستان بانه طی یک اردوی جمعی متشکل از دانش‌آموزان بسیجی به اصفهان رفت و یک سال در یکی از دانشگاه‌های آنجا آموزش‌های نظامی و عقیدتی را پشت سر گذاشت. وقتی از اصفهان برگشت، به همراه تعدادی از دوستانش پایگاه بسیجی را در روستای‌مان تشکیل داد. این بچه‌ها به صورت خودجوش گروه ویژه ضربت تشکیل دادند و چون مجید آموزش‌های لازم را دیده بود، سرپرست این گروه شد. کمی بعد هم که به عضویت سپاه درآمد و به‌عنوان یک پیشمرگ مسلمان کرد با ضدانقلاب و بعثی‌ها به مبارزه پرداخت.

گویا مجید تحت‌تأثیر طاهر قرار داشت، نسبت این دو برادر شهید با هم چطور بود؟ ضمن اینکه کمی هم از طاهر بگویید.

طاهر برادر بزرگ‌تر ما بود. عرض کردم که متولد سال ۳۹ بود. ایشان دوران طاغوت دیپلمش را گرفت و با توجه به سطح سواد نسبتاً پایین مردم محروم منطقه ما، طاهر یک جوان باسواد، بابصیرت و با معلومات بالا به شمار می‌رفت. ایشان به نوعی استاد و راهنمای من و مجید بود. اصلاً مجید به تبعیت از طاهر در مسیر انقلاب قرار گرفت. طاهر بعد از پیروزی انقلاب به عضویت سپاه درنیامد، اما به‌عنوان یک بسیجی در عملیات‌های مختلف شرکت می‌کرد. همیشه هم مشوق من و مجید در مسیر مبارزه بود. هم با عملش و هم با گفتارش. داداش طاهر موقع شهادتش در آذرماه ۱۳۶۲ مجرد بود. ایشان در روستای سپیدار دره بانه به شهادت رسید. بعد از شهادت او، عزم مجید برای مقابله با ضدانقلاب جزم‌تر شد. از آن به بعد می‌توانستیم شوق شهادت را به وضوح در سیمای مجید ببینیم. طاهر مربی و معلم مجید بود و حالا شاگرد می‌خواست راه معلمش را بپیماید و عاقبت مجید نیز در همین مسیر به شهادت رسید.

کودکی‌های مجید چطور گذشت، چه خصوصیات اخلاقی داشت؟

داداش مجید یک بچه ساکت با چهره مظلوم بود. البته هیچ وقت زیربار ظلم نمی‌رفت و همیشه از حق خودش و آدم‌های ضعیف‌تر دفاع می‌کرد. از چهار سالگی شروع کرد به یادگرفتن قرآن و در هشت سالگی یک قاری قرآن بود. می‌توانم بگویم بارزترین خصوصیت اخلاقی او تواضعش بود. بعد که در سپاه سمت گرفت، هیچ وقت ذره‌ای تغییر نکرد، همیشه با مردم با تواضع و خوشرویی برخورد می‌کرد. مادرم تعریف می‌کرد که یکبار به مجید گفتم آنقدر که برای مردم وقت می‌گذاری و کارشان را راه می‌اندازی، کمی هم برای خانواده خودت وقت بگذار. تو متأهل شدی و در برابر همسرت هم وظایفی داری. مجید در جواب گفت مادر جان ازدواج سنت پیامبر است و وقتی که آدم ازدواج می‌کند، یک مسئولیت به دیگر مسئولیت‌های شخصی‌اش اضافه می‌شود، اما وقتی یک نفر با مردم سر و کار دارد و باید به آنها خدمت کند، این خدمت برای او از هر چیزی واجب‌تر است. مادرم می‌گفت هر وقت از مجید می‌پرسیدم تو در سپاه چه کاره‌ای که این همه مردم برای کارشان به تو مراجعه می‌کنند، در جواب می‌گفت من فقط خدمتگزار مردم هستم.

برادرتان در جبهه چه سمت‌هایی داشت؟

ایشان فرمانده گردان بود، اما به خانواده چیزی نمی‌گفت. نه مادرم و نه همسر مجید هیچ کدام نمی‌دانستند که او در سپاه چه مسئولیتی دارد. مرتب هم به عملیات‌های مختلف می‌رفت. بنده خدا همسرش در نبودن‌های مجید به‌تنهایی بار زندگی را به دوش می‌کشید. یادم است هر وقت مادرم به مجید می‌گفت چرا اینقدر دیر به دیر به خانه می‌آیی. می‌گفت هر کدام از ما باید یک بخش از بار جبهه‌ها را به دوش بکشیم. مادر می‌گفت اینقدر در عملیات شرکت نکن، عاقبت تو را می‌کشند. مجید هم می‌گفت کسی که با خدا معامله کرده باشد، از چیزی نمی‌ترسد. تا خدا با ماست از چیزی ترس نداریم.

از مأموریت‌ها و عملیاتی که شهید شرکت می‌کرد، خاطره‌ای دارید؟

یکبار خبر آمد در یکی از روستاهای اطراف بانه در اثر حمله ضدانقلاب امکان سقوط پایگاه بسیج روستا می‌رود. ما سریع آماده حرکت شدیم. منطقه کوهستانی بود. با پای پیاده و با مشقت زیاد حوالی ساعت ۱۱ شب خودمان را به آن پایگاه رساندیم. آنقدر خسته بودیم که کسی نای حرف زدن نداشت. نیروهای داخل پایگاه با دیدن ما خوشحال شدند و برای‌مان کنسرو لوبیا آوردند تا شامی بخوریم. آنقدر گرسنه بودم که یادم رفت مجید هم همراه ماست. چند لقمه

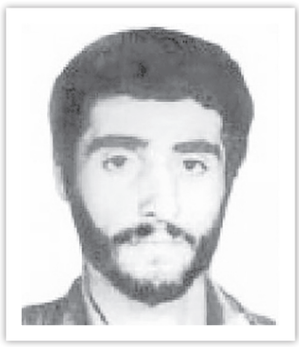
شهید طاهر لطفی

بیشتر نخورده بودم که یاد او افتادم. از خودم خجالت کشیدم که چرا برادرم را در این شرایط فراموش کرده‌ام. پا شدم و همه جا دنبالش گشتم. داخل حیاط پایگاه چادر کوچکی زده بودند. وقتی به آن چادر رفتم، دیدم مجید دارد با آرامش خاصی نماز می‌خواند. همه ما خسته و گرسنه بودیم، اما او نماز را بر همه چیز مقدم دانسته بود. یک لحظه از خودم بدم آمد که من دنبال چه بودم و او دنبال چه چیزی است. در همین حین صدای گریه‌هایش را شنیدم. آنقدر محو عبادت با خالقش بود که ناخودآگاه اشک روی گونه‌هایش سرازیر شد. فضای خاصی در چادر مستولی شده بود. طوری که هنوز هم با یادآوری آن فضا، دلم آشوب می‌شود. سجاده‌اش را که جمع کرد، موقع بیرون آمدن از چادر متوجه من شد. لبخندی زد و گفت کاکا بریم؟ ببخشید که تو را هم از غذا خوردن انداختم.

از شهید مجید لطفی به‌عنوان یک فعال بسیجی هم یاد می‌شود. ایشان چه فعالیت‌هایی در بسیج داشتند؟

برادرم غیر از حضور در سپاه و شرکت در عملیات‌های مختلف، هر وقت فرصتی به دست می‌آورد، با بسیجی‌های محلی می‌نشست و با آنها صحبت می‌کرد. سعی می‌کرد تجربیاتی را که در برخورد با ضدانقلاب به دست آورده بود، برای بسیجی‌های نوجوان توضیح بدهد. در واقع داشت با این کار برای آینده جبهه‌ها کادرسازی می‌کرد. در آموزش‌هایش خیلی تأکید روی رعایت مسائل دینی داشت. غیر از خواندن قرآن، به رساله حضرت امام خیلی علاقه داشت؛ چون مرید امام بود، از کلام حضرت امام در آموزش نیروها استفاده می‌کرد. مجید مربی و معلمی نبود که فقط حرف بزند، خودش به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد. مثلاً وقتی به ما می‌گفت سعی کنید زیاد وضو بگیرید، خودش دائم‌الوضو بود. یا اگر کسی را به خواندن نماز اول وقت مخصوصاً نماز صبح توصیه و تشویق می‌کرد، خودش زودتر از همه برای ادای نماز صبح از خواب بیدار می‌شد، بعد دیگران را بیدار می‌کرد. در یک مقطع چند روزی که به روستای میرآباد رفته بود، آنجا با یک جوان به نام مجید عزیزی آشنا شده بود. مجید با برادر عزیزی صحبت کرد و باعث شد او به عنوان بسیجی وارد سپاه شود. حرف‌های برادرم چنان روی آن فرد تأثیر گذاشته بود که یک رزمنده بسیجی شد و بالأخره در یک عملیات به شهادت رسید.

اشاره به ارتباط روحی برادرتان با حضرت امام کردید. نگاه ایشان به حضرت امام و نهضت اسلامی ایشان چطور بود؟

با وجود اینکه مجید هیچ وقت حضرت امام(ره) را ندیده بود، اما از لحاظ روحی ارتباط عمیقی با امام(ره) داشت. عرض کردم که بعد از قرآن، به رساله حضرت امام و سخنان ایشان توجه زیادی داشت. داداش مجید همیشه در تلاش بود جایگاه امام (ره) و ولایت را به دیگران بفهماند و آنچنان عاشق امام(ره) و ولایت بود که حاضر بود جانش را برای ایشان نثار کند.

شهادت مجید چطور رقم خورد؟

هفتم تیرماه ۱۳۶۵ برادرم به همراه چند نفر از همرزمانش در تپه‌ای اطراف روستای سالک مستقر شده بودند. آنطور که همرزمانش تعریف می‌کنند آن روز پیرمردی با عجله جلو می‌آید و به مجید می‌گوید یکی از اقوام من که عضو گروهک‌های ضدانقلاب است به خانه‌ام آمده و مکرر به قرآن توهین می‌کند و می‌خواهد آن را آتش بزند. این رفتار ضدانقلاب باعث شد خودم را به شما برسانم، بلکه شما جلویش را بگیرید. شهید لطفی به خاطر تعصبی که به مقدسات داشت، همراه پیرمرد به طرف خانه می‌رود، اما وقتی که به نزدیکی آن خانه می‌رسند، تیراندازی شدیدی شروع می‌شود و در این میان یک تیر به ناحیه چپ سینه برادرم اصابت می‌کند و او را به شهادت می‌رساند. مجید در هنگام شهادتش متأهل بود و ۲۳ سال داشت. پس از شهادت، پیکرش را در گلزار شهدای بانه دفن کردیم.

> در آموزش‌هایش خیلی تأکید روی رعایت مسائل دینی داشت. غیر از خواندن قرآن، به رساله حضرت امام خیلی علاقه داشت؛ چون مرید امام بود، از کلام حضرت امام در آموزش نیروها استفاده می‌کرد. مجید مربی و معلمی نبود که فقط حرف بزند، خودش به آنچه می‌گفت عمل می‌کرد

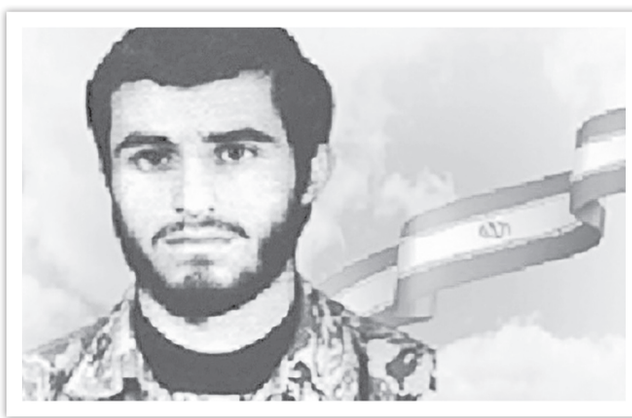

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید مختار ده‌یادگاری که اردیبهشت ۱۳۶۴ آسمانی شد

بچه محله بنفش در شلمچه آسمانی شد

■ مبینا شانلو

تک تیرانداز جبهه روستازاده‌ای بود که به خاطر کمک به امرار معاش خانواده دست از درس و تحصیل کشید و در کنار پدر به کسب رزق حلال پرداخت. «شهید مختار ده یادگاری» متولد سال ۱۳۴۳ بود و وقتی به سن خدمت رسید، بی‌هیچ تردیدی راهی شد. حضور در جبهه همانطور که خودش بارها به آن اشاره کرده بود، از افتخارات او در این سال‌ها به شمار می‌رفت. مختار دوره آموزش نظامی را در شهرستان آباده سپری کرد و سپس به منطقه جنگی رفت. دو ماه به پایان خدمتش نمانده بود که در ۱۳اردیبهشت سال ۱۳۶۴، در شلمچه مزد مجاهدت‌های خالصانه‌اش را گرفت و آسمانی شد.

با خواهر شهید مختار ده یادگاری همکلام شدیم تا از روزهای در کنار هم بودن و شهادت برادر برایمان روایت کند.

■ **متولد داراب**

برادرم مختار در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۳ در یکی از محله‌های قدیمی شهر داراب به نام «بنفش» در خانواده‌ای مؤمن پرورش یافت. ما چهار برادر و سه خواهر بودیم. ایشان فرزند اول خانواده بود. مختار، تا پایه دوم را در مدرسه راهنمایی «اباذر» فعلی سپری کرد. پس از آن به دلیل نیاز پدر به کمک، از تحصیل دست کشید و در کنار پدر، به شغل رانندگی پرداخت و گاهی به باغداری و درختکاری نیز می‌پرداخت.

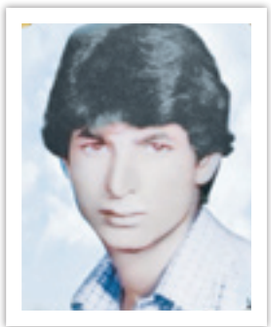

■ **دلواپسی‌های شهید**

مختار وقتی به سن خدمت رسید، راهی شد. جنگ و تجاوز بعثی‌ها هم او را نترساند. همه نگرانی برادرم از تنهایی پدرم در کار کشاورزی بود. دائم تماس می‌گرفت و می‌گفت من فقط ناراحت شما هستم، ناراحت بابا هستم که دست تنهاست و کاری از دستش برنمیاد. آخرین روزها هم تماس گرفت و گفت تا دو ماه دیگر خدمتم تمام می‌شود و برای کمک به شما می‌آیم. برادرم ۲۲ ماه در منطقه خسروآباد و آبادان و شلمچه خدمت کرد.

■ **مختار شهید**

مختار بسیار ساده و مذهبی بود. اهل این نبود که به خودش برسد و اهل تجملات ظاهرسازی باشد. کمک حال پدر بود. حتی زمانی که از خدمت به مرخصی می‌آمد، می‌رفت و کشاورزی می‌کرد. احترام خاصی برای پدر و مادرم قائل بود. در طول خدمت سربازی مقدار پولی که به او دادند را پس‌انداز کرده بود و به پدر و مادرم تحویل داد. با همه این توصیفات و خصوصیات گویی مختار برای شهادت برگزیده شده بود.

■ **سیزده بدر و حلالیت**

وعده‌ای که هرگز از یاد خانواده نمی‌رود. وقتی از جبهه به مرخصی می‌آمد، بستگان و دوستان با او صحبت و او را به خانه‌شان دعوت می‌کردند، اما او دوست داشت پیش ما و والدین‌مان بماند. دور همی ۱۳فروردین ماه سال ۶۴ هرگز از یاد ما نمی‌رود. آخرین سیزده‌ای بود که مختار آمد و برای سیاحت و گردش بیرون رفتیم. نمی‌دانم چه غوغایی در درون او بود که همانجا در مراسم سیزده بدر از همه دوستان و بستگان حلالیت طلبید. می‌گفت حلالم کنید، شاید این‌بار که رفتم دیگر برنگشتم. آخرین روز هم از همه حلالیت طلبید و راهی شد.

■ **شلیک آرپی‌جی**

یک ماه بعد از آخرین دیدارمان با مختار در ۱۳اردیبهشت ماه سال ۶۴ در شلمچه بر اثر اصابت آرپی‌جی به شهادت رسید. بعدها دوستش از چگونگی شهادتش اینگونه برایمان روایت کرد که «مختار خیلی خسته بود. هر چه اصرار کردیم و گفتیم که تو امروز نرو! خستگی‌ات که رفع شد برو، اما مختار که هیچگاه در انجام وظایفش کوتاهی نمی‌کرد. گفت نه نوبت من است، باید حتماً بروم. همراه با یکی از بچه‌ها راهی شد و همین که سرش را از خاکریز بالا برد، آرپی‌جی به صورتش اصابت کرد و نیمی از صورتش از بین رفت و به شهادت رسید.»

■ **وداع با برادر**

قبل از اینکه خانواده ما در جریان قرار بگیرد، همه همسایه‌هایمان مطلع شده بودند، اما کسی به ما حرفی نزد. در همین حین چند نفری از بچه‌های سپاه به خانه ما آمدند تا خبر شهادت برادرم را به ما بدهند، اما تا چهره معصوم و مظلوم پدر و مادرم را دیدند، نتوانستند و بدون هیچ صحبتی از خانه رفتند و از پدر خواستند که خودش یکسری به سپاه بزند. پدرم رفت سمت سپاه. کمی بعد با خبر شهادت برادرم مختار به خانه بازگشت. بعد از شنیدن خبر شهادت برادرم همه ما با خودروهای سپاه به بیمارستان رفتیم و از آنجا تشییعش کردیم. با پیکر برادر وداع کردیم. نصف صورتش رفته بود، تمام سرش را بسته بودند و فقط سینه‌اش را نشان ما دادند. مراسم تشییع مختار بسیار شلوغ بود. برادرم در گلزار شهدای داراب فارس به خاک سپرده شد.

■ **گوسفند قربانی**

عید قربان بعد از شهادتش، برایش قربانی کردیم. بعد از آن یکی از بستگان خوابش را دیده بود که مختار درحالی که از گله‌ای گوسفند مراقبت می‌کرده در دامنه کوه ایستاده است. شهدا زنده‌اند و بر همه امورات ما آگاهی دارند. بسیاری از اقوام و خویشان به شهیدمان متوسل می‌شوند و از او مدد می‌خواهند. شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند. امیدوارم که ما رهرو خوبی برای‌شان باشیم. همان‌ها که در روزگاری که کشور به حضورشان نیاز بود در هر سمت و مسئولیتی که بر عهده داشتند، مردانه حاضر شدند و گاهی همین ایستادگی‌شان آنها را تا مرز شهادت و جانبازی رساند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۲۰۵

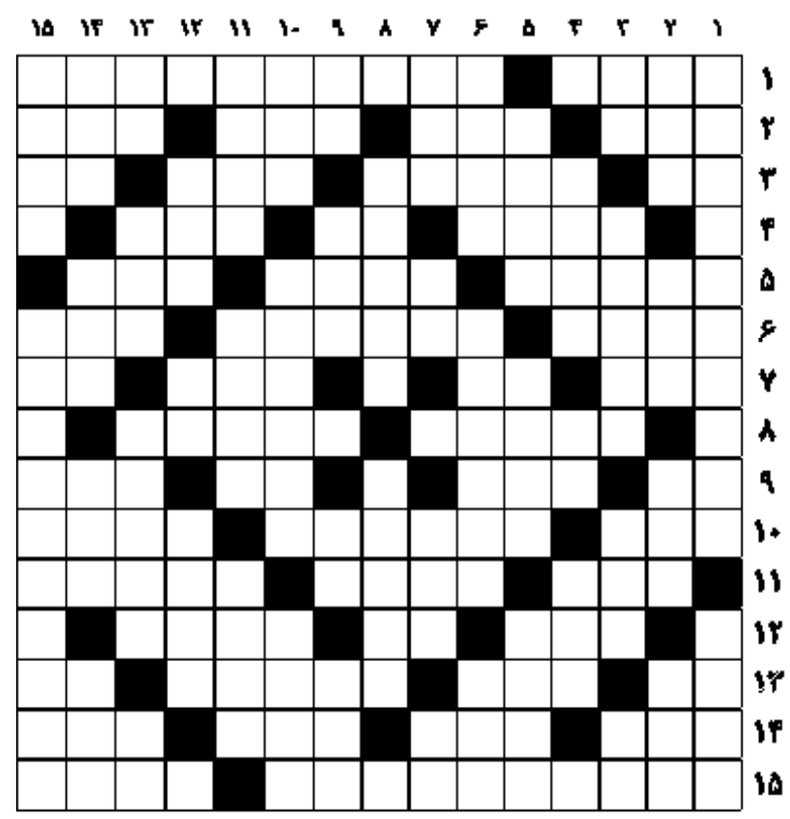

از راست به چپ

■ ۱- موذن پیامبر اسلام- آخرین خلیفه عباسی که به دست هلاکوخان مغول کشته شد■ ۲- رد پا- عضو پرواز پرنده- سازمان بزرگ جهانی- وزیر خارجه پیشین امریکا ■ ۳-قهوه‌ای روشن- اعتبار بانکی- تیمی در فوتبال یونان- سدی در جنوب■ ۴- واکسن- حرف صریح- ورزشی مفرح■ ۵- چلچراغ- دیرنشین- جوشن■ ۶- شیردوش- از باارزش‌ترین گیاهان دارویی- نوعی بستنی■ ۷- مهار شتر- ناشنوا- شکاف و ترک- ورزشی مفید و کم‌هزینه■ ۸- زبان باستانی مردم ایتالیا- رودی در بالکان■ ۹- پول ژاپن- حیوان مفید اهلی- مغرور- نزد و مقابل ■ ۱۰- عملی در ریاضی- ترنج- همراه تام رمان مارک تواین■ ۱۱- همراه تب- مسافر- فرهنگ لغت■ ۱۲- تکان شدید- نیم ساعت!- شجاع■ ۱۳- گندم- از جنگ‌های امام علی- مساوی- مدافع■ ۱۴- پسوند باغ و مزارع- نوعی حبس- کمیته تصمیم‌گیرنده فدراسیون های ورزشی- پیمانه■ ۱۵- نقاش بزرگ هلندی خالق تابلوی گل‌های آفتابگردان- بازگشت

از بالا به پایین

■ ۱- لقب امام موسی کاظم و حضرت عباس- از شانه تا آرنج■ ۲- شهری در بلژیک- پسوند شباهت- سوره مورچه- لباس جراحان■ ۳- حرص و طمع- تفنگ بی امان- بلندای آسمان- خاک کوزه‌گری■ ۴- نویسنده- تخم‌مرغ فرنگی- شوهر■ ۵- شهیدی از صحرای کربلا- دوست خاموش- ضرورت تیراندازی■ ۶- مقابل نر- نگین آبی و زیبای سرزمین کردستان- چغندر پخته ■ ۷- مظهر عدالت- شهر زیارتی- ابزار باغبان- رود آرام■ ۸- میزان- ترساندن■ ۹- ناشنوا- غار- گیاه نیشکر- وصله ناپیدا■ ۱۰- آموزگار مکتب- سلاح بومیان استرالیایی- یک ششم مال■ ۱۱- نوزدهمین پادشاه ساسانی- جانشین- سکته‌ای که بیشترین آمار مرگ و میر مردم جهان را به خود اختصاص داده است■ ۱۲- گنج- از دامنش مرد به معراج می‌رود- دیگری■ ۱۳- طایفه کریم‌خان- میدانی قدیمی در تهران- اوباش و اراذل- کشتی خشن■ ۱۴- ازالقاب اروپایی- غله برافشان- پول رومانی- خرید و فروش■ ۱۵- هیمه- اختراع دایملر آلمانی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸						۶	۹	
۳							۲	
			۸		۷			
	۶							
	۵			۷		۲		۱
				۵	۴			۷
		۹	۲			۸		
		۴				۱		
۱		۵		۹				

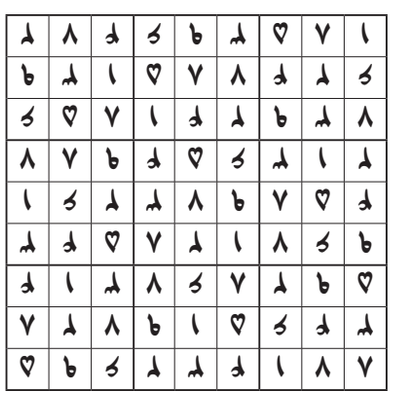

جدول کلمات متقاطع
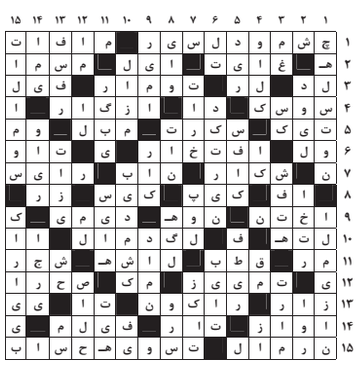
پاسخ جدول شماره ۶۲۰۴